


An Internal Incompatibility in Internal Realism

Hamed Ghadiri*  Ph.D. in Logic, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Abstract


During the 80s, Hilary Putnam developed a metaphysical viewpoint called 'internal realism'. Its slogan said, "the mind and the world together make up the mind and the world." According to Putnam, internal realism has two elements: 1) conceptual relativity and 2) seeing truth as idealized rational assertability. Here it will be argued that there is an internal incompatibility in the second element; i.e. truth as idealized rational assertability. To explain this incompatibility, firstly it will be shown that the idealization of rational assertability is duo to Putnam's emphasis on realistic intuitions of truth. Secondly, it will be shown that Putnam prefers to use 'sufficiently good conditions' instead of 'ideal conditions' to make a distinction between his idea and pierce's. Finally, it will be argued that some implication of 'sufficiently good conditions' is incompatible with those realistic intuitions of truth. Hence, one can conclude that there is an incompatibility in Putnam's attitude toward truth.

Keywords: Internal realism, Hilary Putnam, Rational assertability, Metaphysical realism.

* Corresponding Author: Hamed0ghadiri@gmail.com

How to Cite: Moazami Goodarzi, D., Heydari, A. A. (2021). An Internal Incompatibility in Internal Realism. *Hekmat va Falsafeh*, 67 (16), 113 -133.

تعارض درونی در رئالیسم درونی

حامد قدیری*  دکتری منطق، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

چکیده

اواخر دهه ۷۰ میلادی تا اوایل دهه ۹۰ میلادی، پاتنم نظریه‌ای پروراند که به رئالیسم درونی مشهور بود و شعارش از این قرار بود: «ذهن و جهان در کنار یکدیگر به ذهن و جهان سروشکل می‌دهند». رئالیسم درونی دو مؤلفه اصلی داشت: نسبت مفهومی و وابستگی صدق به اظهارپذیری عقلانی در شرایط ایده‌آل. در این مقاله استدلال خواهد شد که در مؤلفه دوم؛ یعنی وابستگی صدق به اظهارپذیری عقلانی در شرایط ایده‌آل، نوعی تعارض درونی وجود دارد. در این راستا، پس از شرح و تبیین این مؤلفه خواهیم دید که «ایده‌آل‌سازی شرایط معرفتی» ناشی از تأکیدات پاتنم بر شهودات رئالیستی ما درباره صدق است. همچنین خواهیم دید که پاتنم ترجیح می‌دهد از عبارت «شرایط به حد کافی خوب» به جای «شرایط ایده‌آل معرفتی» استفاده کند. در ادامه استدلال خواهد شد که «شرایط به حد کافی خوب» ویژگی‌هایی دارند که با شهودات رئالیستی ناظر به صدق، تعارض پیدا می‌کنند. بدین ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت که رویکرد پاتنم به صدق در دوره رئالیسم درونی‌اش حاوی نوعی تعارض درونی است.

کلیدواژه‌ها: رئالیسم درونی، هیلاری پاتنم، اظهارپذیری عقلانی، رئالیسم متافیزیکی.

مقدمه

اواخر دهه هفتاد میلادی تا اوایل دهه نود میلادی پاتنم^۱ تلاش کرد با انتقاد از نسبی‌گرایی و رئالیسم متافیزیکی (که توصیف و توضیح آن به تفصیل در ادامه می‌آید)، نظریه‌ای را پروراند که رویکرد متفاوتی به رابطه میان ذهن و جهان داشته باشد. طبق این نظریه که به رئالیسم درونی^۲ مشهور شده بود، «ذهن و جهان در کنار یکدیگر به ذهن و جهان سروشکل می‌دهند» (Putnam, 1981c)؛ بنابراین، رویکرد جایگزین او از یک سو، متضمن انکار فعالیت محض ذهن است و از سوی دیگر، منکر انفکاک و انفعال محض ذهن در برابر جهان. در این رویکرد، ذهن و جهان درهم آمیخته‌اند. به بیان بهتر، ذهن و جهان درهم تنیده و متنازندن. رئالیسم درونی دو مؤلفه اصلی داشت: نسبییت مفهومی و وابستگی صدق به اظهارپذیری عقلانی در شرایط ایده‌آل.

در این مقاله استدلال خواهد شد که در مؤلفه دوم، یعنی وابستگی صدق به اظهارپذیری عقلانی در شرایط ایده‌آل، نوعی تعارض درونی وجود دارد. در این راستا، ابتدا گزارشی اجمالی از ظهور رئالیسم درونی و مؤلفه‌های آن ارائه خواهد شد. در این گزارش، اول بافتار فلسفه‌ورزی پاتنم را می‌آوریم و بعد، شرحی اجمالی از استدلال‌های او علیه رئالیسم متافیزیکی را می‌خوانیم و نهایتاً با رئالیسم درونی و مؤلفه‌های آن آشنا می‌شویم. در گام دوم، مشخصاً به مؤلفه دوم، یعنی وابستگی صدق به اظهارپذیری عقلانی در شرایط ایده‌آل، می‌پردازیم و گزارش مفصلی از آن ارائه می‌کنیم. در اینجا به سه سؤال پاسخ خواهیم داد: ۱- چرا پاتنم به سراغ رویکرد تصویری معرفتی از صدق رفت؟ ۲- چرا پاتنم به «ایده‌آل‌سازی» روی آورد؟ و ۳- مراد پاتنم از شرایط ایده‌آل چیست؟ در دل این پاسخ‌ها می‌بینیم که فرآیند «ایده‌آل‌سازی شرایط معرفتی» ناشی از تأکیدات پاتنم بر شهودات رئالیستی ما درباره صدق است. همچنین پس از آشنایی با تعبیر و تفسیر پاتنم از شرایط ایده‌آل معرفتی می‌بینیم که او ترجیح می‌دهد به جای «شرایط ایده‌آل معرفتی» از عبارت «شرایط به حد کافی خوب» استفاده کند. نهایتاً در گام سوم، استدلال خواهد شد که «شرایط به حد کافی خوب» مقتضیاتی دارد که مورد تأیید و تصریح پاتنم است، اما همین مقتضیات با همان شهودات رئالیستی‌ای که مقتضی «ایده‌آل‌سازی» بودند، تعارض دارد. به این معنی

1. Putnam, H.

2. Internal realism

که پاتنم براساس ایده‌آلسازی خود در پی آن بود که شهودات رئالیستی ناظر به صدق (تواطی و تغییرناپذیری) را حفظ کند، اما استفاده از «شرایط به حد کافی خوب» مخالف این داعیه است. بنابراین، نتیجه می‌گیریم که رویکردی که پاتنم در دوره رئالیسم درونی‌اش به صدق داشته با یک تعارض درونی مواجه است.

۱. پاتنم و رئالیسم درونی او

در این گام ابتدا بافتار فلسفه‌ورزی پاتنم را توضیح می‌دهیم. در این بافتار مشخص خواهد شد که پاتنم در تقابل با رئالیسم متافیزیکی چه رویکردی اتخاذ کرده است. سپس استدلال‌های پاتنم علیه رئالیسم متافیزیکی توضیح داده شده و در نهایت، موضع ایجابی او یعنی رئالیسم درونی را توضیح می‌دهیم.

۱-۱. بافتار فلسفه‌ورزی پاتنم

اواخر دهه ۷۰ تا اوایل دهه ۹۰ میلادی، مشخصه اصلی فلسفه‌ورزی هیلاری پاتنم همانا جست‌وجوی راه‌باریکه‌ای میان باتلاق رئالیسم متافیزیکی^۱ و ریگ‌زار نسبی‌گرایی بود (Putnam, 1983d). این دوره اصطلاحاً با عنوان دوره «رئالیسم درونی»^۲ پاتنم شناخته می‌شود. برای آنکه بتوانیم در باب نظریات پاتنم در این دوره سخن بگوییم، ناگزیر باید کمی عقب‌تر برگردیم و اجمالاً رئالیسم متافیزیکی و موضع پاتنم در قبال آن را بشناسیم.

پاتنم بارها در مقاله‌ها و کتاب‌های متعدد، رئالیسم متافیزیکی را تقریر کرده، اما طبق یکی از آن تقریرها، رئالیست متافیزیکی کسی است که گزاره‌های زیر را پذیرفته باشد:

۱- جهان از کلیت متعینی از اشیای مستقل از ذهن تشکیل شده است.

۲- دقیقاً یک توصیف صادق و کامل از «نحوه بودن جهان» وجود دارد.

۳- صدق به نوعی با مطابقت با جهان یادشده سروکار دارد (Putnam, 1992).

در یک تقسیم‌بندی کلی، می‌توان گفت که رئالیسم متافیزیکی، دو بُعد مجزا دارد: بُعد هستی‌شناختی و بُعد معناشناختی.

در بُعد هستی‌شناختی، رئالیست متافیزیکی از جهان سخن می‌گوید؛^۱ او جهان را مستقل از ذهن می‌داند و^۲ معتقد است جهان دارای ساختاری مستقل و فی‌نفسه است؛ به گونه‌ای

1. Metaphysical realism

2. Internal Realism

که اگر همه ذهن‌ها از بین بروند، جهان هم‌چنان پابرجاست و همچنان همان ساختارها را خواهد داشت.

در بُعد معناشناختی، رئالیست متافیزیکی از رابطه ذهن و جهان خارج سخن می‌گوید. ۱- صدق را مطابقت میان ذهن با جهان -جهانی که در بُعد هستی‌شناختی گفته شد- در نظر می‌گیرد. بنابراین، صدق اساساً غیر معرفتی و دوارزشی بوده و ممکن است حتی یک نظریه ایده‌آل (که واجد همه شرایط لازم در حوزه نظریه‌پردازی است) نیز کاذب باشد. ۲- همچنین از آنجا که جهان دارای یک ساختار واحد و متعین است، تنها یک نظریه صادق و کامل از جهان وجود خواهد داشت که ساختار جهان را حکایت می‌کند.

پاتنم هم با بُعد هستی‌شناختی و هم با بُعد معناشناختی رئالیسم متافیزیکی مخالف بود و اعتقاد داشت که این انفکاک قاطع میان ذهن و جهان خارج به بحران‌هایی در حوزه فلسفه منتهی می‌شود. بنابراین، در دوره‌ای از فلسفه‌ورزی‌اش تلاش می‌کرد اولاً رئالیسم متافیزیکی را نقد کند و ثانیاً دیدگاهی جایگزین ارائه کند که با وجود فاصله گرفتن از رئالیسم متافیزیکی در دامان نسبی‌گرایی نیفتد. در ادامه ابتدا شرحی اجمالی از استدلال‌های پاتنم علیه رئالیسم متافیزیکی خواهد آمد و سپس مؤلفه‌های دیدگاه جایگزین او؛ یعنی رئالیسم درونی را معرفی خواهیم کرد.

۱-۲. استدلال‌های پاتنم علیه رئالیسم متافیزیکی

پاتنم دو استدلال علیه رئالیسم متافیزیکی ارائه کرده بود: استدلال مدل‌تئوریتیک و استدلال مبتنی بر ماجرای مغز در خمره. در اینجا صرفاً به گزارشی اجمالی از این استدلال‌ها اشاره خواهیم کرد.^۱ استدلال نخست به بیان‌ها و تقریرهای مختلفی در چهار اثر زیر آمده است:

۱- مقاله رئالیسم و خرد (Putnam, 1977)

۲- مقاله مسئله‌ای در باب ارجاع (Putnam, 1981a)

۳- مقاله مدل‌ها و واقعیت (Putnam, 1983b)

۴- مقدمه کتاب رئالیسم و خرد (Putnam, 1983a).

۱. غرض مقاله حاضر شرح کامل و بررسی این استدلال‌ها نیست؛ از این رو، صرفاً از باب مقدمه‌چینی برای معرفی مؤلفه‌های رئالیسم درونی به شرح اجمالی این استدلال‌ها پرداخته‌ایم و برای شرح کامل و پرجزئیات این استدلال‌ها به قدیری (۱۳۹۶) رجوع شود.

این استدلال با مسأله ارجاع و رابطه میان ذهن و جهان سروکار دارد. در این استدلال، پاتنم نشان می‌دهد که رئالیست متافیزیکی نیاز دارد که چنین رابطه‌ای متعین باشد. بنابراین، از رئالیست متافیزیکی می‌خواهد که بنابر مؤلفه‌های نظری خودش، متعین بودن این رابطه را توضیح دهد و بگوید که چگونه آنچه «اینجایی» است و نزد ما حاضر است (واژه و مفهوم) رابطه‌ای متعین با آنچه «آنجایی» و غایب از ماست (مصدق و مرجع) پیدا می‌کند. به اعتقاد پاتنم، مختصات نظری رئالیست متافیزیکی به گونه‌ای است که با وجود نیاز به تعیین چنین رابطه‌ای نمی‌تواند به هیچ طریقی تعیین آن را حفظ کند. بنابراین، می‌توان گفت استدلال پاتنم دو فاز دارد:

فاز یکم: استدلال بر اینکه رئالیست متافیزیکی به رابطه‌ای متعین میان واژه و مرجع نیاز دارد. فاز دوم: استدلال بر اینکه چنین رابطه‌ی متعینی بر اساس مختصات رئالیسم متافیزیکی برقرار نیست.

پاتنم مدعی است که با این استدلال نشان داده که رئالیسم متافیزیکی دچار خودشکنی^۱ است. همین‌جا لازم است اشاره‌ای هم به موضع او در قبال رابطه ارجاع داشته باشیم. پاتنم اهمیت زیادی برای درک متعارف و شهودهای رئالیستی ما قائل است (که در ادامه بی‌تر درباره آن سخن می‌گوییم) و معتقد است که درک متعارف ما ارجاع را متعین می‌داند و هیچ چالشی از این دست بر آن وارد نیست (Ebbs, 1992). بنابراین، وجه دیگری از حمله‌اش به رئالیسم متافیزیکی این است که مدعی است مدعای رئالیسم متافیزیکی مبنی بر انفکاک قاطع میان ذهن و جهان به عدم تعیین رابطه ارجاع منجر می‌شود.

استدلال دوم پاتنم علیه رئالیسم متافیزیکی یا همان استدلال مبتنی بر ماجرایی مغز در خمره. گِب لباب استدلال پاتنم این است:

الف- اگر رئالیسم متافیزیکی برقرار باشد، آن‌گاه ممکن است جمله «من مغزی در خمره هستم» صادق باشد.

ب- ممکن نیست که جمله «من مغزی در خمره هستم» صادق باشد.

ج- پس رئالیسم متافیزیکی برقرار نیست (Putnam, 1981b).

پاتنم معتقد است وقتی طبق مدعای رئالیست متافیزیکی، جهان خارج به کلی از ذهن مستقل است، ممکن است یک نظریه از هر نظر ایده‌آل، اما همچنان غیرمطابق با جهان باشد.

او چنین امکانی را تحت ماجرای «مغز در خمره» نشان می‌دهد و بدین ترتیب، مقدمه نخست استدلال بالا را توجیه می‌کند. او در ادامه با تکیه به نظریه معنای خود،^۱ نشان می‌دهد که ممکن نیست جمله «من مغزی در خمره هستم» صادق باشد. بدین ترتیب، مقدمه دوم را توجیه می‌کند و از مجموع این دو مقدمه، نتیجه می‌گیرد که رئالیسم متافیزیکی غیرقابل قبول است. تا اینجا بافتار فلسفه‌ورزی پاتنم و شرحی اجمالی از دو استدلال او علیه رئالیسم متافیزیکی توضیح داده شد. در ادامه، دیدگاه جایگزین او، یعنی رئالیسم درونی، و مؤلفه‌های آن معرفی خواهد شد.

۳-۱. رئالیسم درونی و مؤلفه‌های آن

پاتنم می‌خواست با گذر از رئالیسم متافیزیکی و احتراز از نسبی‌گرایی به دیدگاهی شاخ‌وبرگ بدهد که «در آن ذهن صرفاً «کپی‌کننده» جهان نیست؛ جهانی که پذیرای صرفاً یک توصیف برآمده از یک نظریه صادق باشد. البته دیدگاه من این هم نیست که ذهن به جهان سروشکل می‌دهد... اگر بخواهم از زبان استعاره بهره بگیرم، بیان استعاره [دیدگاه من] چنین است: ذهن و جهان در کنار هم به ذهن و جهان سروشکل می‌دهند» (Putnam, 1981c). از آن پس، جمله «ذهن و جهان در کنار هم به ذهن و جهان سروشکل می‌دهند» به شعار دوره رئالیسم درونی پاتنم تبدیل شد. اگر بخواهیم گزاره‌های رئالیسم درونی را عین‌به‌عین در برابر گزاره‌های رئالیسم متافیزیکی تعریف کنیم، مختصات آن چنین خواهد بود:

۱- ساختار جهان به لحاظ هستی‌شناختی^۲ وابسته به ذهن انسان است.

۲- صدق اساساً غیر معرفتی نیست.

۱. مراد نظریه علی ارجاع و برون‌گرایی معنایی است.

۲. در این جا، استقلال/وابستگی هستی‌شناختی در برابر استقلال/وابستگی علی طرح می‌شود. «الف به لحاظ علی از ب مستقل است اگر ب علت الف نباشد. اما الف به لحاظ هستی‌شناختی مستقل از ب است اگر برای وجودش وابسته به ب نباشد؛ یعنی حتی در غیاب ب هم بتواند وجود داشته باشد. برای مثال، چتر من به لحاظ علی وابسته به ذهن طراحش است اما به لحاظ هستی‌شناختی مستقل از آن است؛ یعنی حتی پس از مرگ طراحش هم همچنان وجود خواهد داشت. از سوی دیگر، رنگ چتر من به لحاظ هستی‌شناختی وابسته به ممتد بودن آن است. یعنی اگر چتر ممتد نمی‌بود نمی‌توانست رنگین باشد. اما همین رنگ به لحاظ علی وابسته به چتر نیست. چون ممتد بودنش علت سیاه بودنش نیست.» (Forrai 2001, p. 12).

۳- ممکن است در یک حوزه خاص بیش از یک شمای مفهومی باکفایت وجود داشته باشد؛ به گونه‌ای که قابل فروکاست به یک دیگر نباشند (Forrai, 2001).

پاتنم همان‌طور که تقریرهای متفاوتی از رئالیسم متافیزیکی ارائه کرده از رئالیسم درونی هم تقریرهای متعددی داشته است. در یکی از این تقریرها، معتقد است که رئالیسم درونی دو مؤلفه اصلی دارد: یکی «نسبیت مفهومی» و دیگری «وابستگی صدق به اظهارپذیری عقلانی در شرایط ایده‌آل» (Putnam, 1995a).

از نظر پاتنم، ایده نسبیت مفهومی عبارت است از اینکه در هر امر صادقی، جنبه‌ای قراردادی / Conventional و جنبه ناظر به واقع / Factual وجود دارد که البته نمی‌توان مرز آن‌ها را به روشنی مشخص کرد. به همین خاطر، بنیان نسبیت مفهومی پاتنم بر درهم‌تنیدگی / تناقض واقعیت / Fact و قرارداد نهفته است. در اینجا شمای مفهومی نقش مهمی ایفا می‌کنند؛ به این بیان که واقعیتی / Reality مستقل از شمای مفهومی وجود ندارد. یکی از نتایج نسبیت مفهومی پاتنم این است که ممکن است دو جمله‌ای که متعارض می‌نمایند هر دو صادق باشند، چراکه صدق هر کدام در دل شمای مفهومی خاص خودش سنجیده می‌شود.^۲

در ادامه مؤلفه دوم؛ یعنی وابستگی صدق به اظهارپذیری عقلانی در شرایط ایده‌آل این مؤلفه به تفصیل بررسی خواهد شد، اما اجمالاً طبق این مؤلفه، صادق بودن یک جمله به معنای اظهارپذیری عقلانی آن در شرایط ایده‌آل معرفتی است. در واقع بنا بر ادعای پاتنم، فرض می‌کنیم که چیزی مثل شرایط ایده‌آل معرفتی وجود دارد و زمانی یک جمله را صادق می‌دانیم که تحت چنین شرایطی موجه باشد (Putnam, 1981d).

جا دارد این نکته را در نظر داشته باشیم که پاتنم دو مؤلفه برای رئالیسم درونی‌اش برشمرده، اما تأکید می‌کند که در آغاز، وزن بیشتری به مؤلفه دوم می‌داده و حتی به یک معنا، «رئالیسم درونی» را نامی برای این تصویر از صدق^۳ معرفی می‌کند (Putnam, 1995a).

1. Interpenetration

۲. برای تفصیل بیشتر در باب ایده نسبیت مفهومی پاتنم و نیز وضعیت جملات متعارضی که هر دو صادق‌اند، رجوع شود به: قدیری و سعیدی (۱۳۹۶).

۳. پاتنم تأکید دارد که در حال ارائه یک «تصویر از صدق» است و نه یک «نظریه». به اعتقاد او، فلاسفه‌ای که نظریه‌ای در باب ماهیت صدق می‌پرورانند در واقع تلاش می‌کنند مفهوم صدق را به مفاهیمی فرو بکاهند، اما در اینجا، مدعی

تا اینجا اجمالاً دانستیم که پاتنم پس از انتقاد از رئالیسم متافیزیکی دیدگاهی پروراند که به رئالیسم درونی مشهور شد. همچنین دانستیم که رئالیسم درونی دو مؤلفه اصلی دارد که یکی از آنها «وابستگی صدق به اظهارپذیری عقلانی در شرایط ایده آل» است. این مؤلفه نقطه مقابل رویکرد رئالیسم متافیزیکی به صدق است که طی آن، صدق مطابقت غیر معرفتی یک جمله با جهان مستقل از ذهن است.

با تفصیل و توضیحی که تا به اینجا مطرح شده، گزارشی از رویکرد پاتنم ارائه شد. در ادامه، نگارنده تلاش می‌کند نشان دهد که در رئالیسم درونی و مشخصاً تصویری که پاتنم از صدق ارائه می‌کند، نوعی تعارض درونی وجود دارد. پیش از طرح این تعارض باید کمی بیشتر از چندوچون این مؤلفه مطلع شویم. به همین خاطر، در ادامه ابتدا تصویر پاتنم از صدق (یعنی مؤلفه دوم رئالیسم درونی) را واکاوی می‌کنیم و پس از آن به تفصیل در باب تعارض یادشده سخن می‌گوییم.

۲. تفصیلی از صدق پاتنمی

تا به اینجا به اجمال و در مقام گزارش گفتیم که در رئالیسم درونی پاتنم، اظهارپذیری عقلانی در شرایط ایده آل و صدق به یکدیگر پیوند خورده‌اند. در اینجا سه سؤال قابل طرح است:

است که خودش چنین کاری نمی‌کند و فقط شِما و تصویری از صدق ارائه می‌کند. پاتنم معتقد است که صرفاً در مقام بیان این است که صدق و اظهارپذیری عقلانی به هم مرتبط‌اند و نه چیزی بیشتر.

مایکل لینچ تصویری که پاتنم از صدق در ذهن دارد را به این شکل بیان می‌کند «تصویر پاتنم: جمله الف صادق است اگر و تنها اگر الف در شرایط ایده آل معرفی موجه باشد». به زعم لینچ، این یک هم‌ارزی مفهومی ضعیف^۳ است. هدف از این شکل نام‌گذاری آن است که نشان دهد «تصویر پاتنم» مترادفی برای صدق ارائه نمی‌دهد، بلکه ارتباط مفهومی‌اش با سایر مفاهیم را نشان می‌دهد. بنابراین، هر دو طرف این هم‌ارزی در همه جهان‌های ممکن براساس مفاهیم اجزایشان، ارزش صدق یکسانی دارند، اما مترادف نیستند. بنا به این تعبیر، صدق و توجیه در شرایط ایده آل «ضرورتاً هم‌مصدق» اند (Lynch, 2001).

الف- چرا پاتنم از نظریه‌های غیر معرفتی صدق^۱ دست کشید و تصویری معرفتی از صدق^۲ ارائه کرد؟

ب- چرا پاتنم به اظهارپذیری عقلانی بسنده نکرد و به ایده‌آلسازی روی آورد؟

ج- مراد از شرایط ایده‌آل چیست؟

پاسخ سؤال نخست تا حدی زیادی در ابتدای این مقاله و هنگام نقل موضع پاتنم در قبال رئالیسم متافیزیکی طرح شده است. پیشتر گفته شد که رئالیسم متافیزیکی در حوزه هستی‌شناسی به جهانی مستقل از ذهن با ساختاری یگانه و مستقل از ذهن معتقد است و در حوزه معناشناسی نیز صدق را به رابطه‌ی مطابقت با این جهان مستقل از ذهن پیوند می‌زند. پاتنم همین باورها را آبنستن بحران‌های فلسفی می‌دید و ناگزیر پس از انتقاد از رئالیسم متافیزیکی در قالب استدلال‌های یادشده، وجود یک منظر بیرونی منسجم را نفی می‌کرد و در پی آن، هم به درهم‌تنیدگی ذهن و جهان خارج حکم می‌کرد و هم صدق را امری معرفتی می‌دانست. اما سؤال دوم؛ چرا پاتنم به اظهارپذیری عقلانی بسنده نکرد و به ایده‌آلسازی روی آورد؟ در نگاه نخست، معرفتی دانستن صدق به منزله‌ی دخالت دادن مشاهده‌گر و فاعل‌شناسا در تعیین صدق خواهد بود. بدین ترتیب، صدق با اظهارپذیری عقلانی مرتبط خواهد بود. پاتنم به صراحت می‌گوید که «انکار وجود یک منظر بیرونی منسجم، یعنی انکار نظریه‌ای که فی‌نفسه و فارغ از هر مشاهده‌گری صادق باشد، یک چیز است و یکی دانستن صدق با اظهارپذیری عقلانی [=توجیه] یک چیز دیگر» (Putnam, 1981d)، اما چرا این دو یکی نیستند؟ برای پاسخ به این سؤال ابتدا باید جایگاه درک متعارف و شهود رئالیستی در فلسفه‌ورزی پاتنم را بشناسیم. پاتنم در فلسفه‌ی خود برای درک متعارف و شهود رئالیستی ارزش زیادی قائل است و وظیفه‌ی فیلسوف را حفظ حداکثری این امور می‌داند (حداکثری از آن رو که معتقد است فیلسوف نمی‌تواند همه‌ی آن‌ها را حفظ کند و ناگزیر باید برخی را فدای

1. Non-epistemic theories of truth

نظریاتی هستند که صدق را حاوی مؤلفه‌ای کاملاً مستقل از بُعد معرفتی انسان می‌دانند. نمونه‌ی بارز آن نظریات مطابقتی متعارف است که صادق بودن را نه به موجه بودن، بلکه به مطابقت ادعا با واقعیتی مستقل از ذهن و بُعد معرفتی انسان پیوند می‌زند.

2. Epistemic picture of truth

نظریات معرفتی صدق نظریاتی هستند که اجمالاً صدق را در نهایت به امری معرفتی فرومی‌کاهند. مثلاً رویکردی که صدق را نهایتاً اظهارپذیری می‌داند. در واقع آن را نه به امری مستقل از ذهن، بلکه به امری معرفتی پیوند می‌زند.

بقیه کند) (Putnam, 1987). اهمیت این مسأله برای پاتنم آنقدر است که یکی از انگیزه‌هایش برای حمله به رئالیسم متافیزیکی همین بوده است.

از نظر پاتنم، رئالیسم متافیزیکی با وعده دفاع از شهودهای رئالیستی ما (در باب وجود جهان خارج، وجود اشیای متعارفی مثل میز و صندلی، امکان سخن گفتن از جهان مستقل بودن جهان از ذهن ما، متعین بودن رابطه ارجاع، مطابقتی بودن صدق و ...) به سراغمان می‌آید، اما در واقع بخش مهمی از آن‌ها را نفی می‌کند. به همین خاطر، وجهی از حمله او به رئالیسم متافیزیکی برای دفاع از همین شهود رئالیستی ماست (ر.ک: قدیری، ۱۳۹۶). علاوه بر این، به اعتقاد خود او، وجه رئالیستی بودن دیدگاهش همین است که اهمیت زیادی برای «روح رئالیستی» و درک متعارف ما قائل است.^۱

با عنایت به جایگاه شهود رئالیستی و درک متعارف در فلسفه‌ورزی پاتنم، می‌توان گفت که از نظر او، شهود رئالیستی و درک متعارف ما دو تفاوت مهم میان «صدق» و «توجیه» می‌بیند. تفاوت نخست آن است که شهود رئالیستی ما صدق را یکی از ویژگی‌های اساسی جمله می‌داند که از دست نمی‌رود حال آنکه یک جمله ممکن است در وضعیتی «موجه» باشد و در وضعیتی «ناموجه» (Putnam, 1983). مثلاً عبارت «زمین صاف است» هزاران سال پیش موجه بود و به لحاظ عقلانی اظهارپذیر، اما امروزه ناموجه و اظهارناپذیر است. بدین ترتیب ویژگی «توجیه/ اظهارپذیری عقلانی» این جمله در اعصار تغییر کرده است. اگر از منظر «صدق» نگاه کنیم، نمی‌توانیم بگوییم که این جمله هزاران سال پیش «صادق» بود و امروزه کاذب. درک متعارف ما می‌طلبد که اگر چیزی در زمانی صادق بوده باشد در گذر زمان صدقش تغییر نکند. همچنین ممکن است در برخی موارد و بر پایه برخی نظرات معرفت‌شناختی، جمله‌ای برای کسی موجه باشد و برای فردی دیگر نه. اما شهوداً معتقدیم که در هر دو صورت، تغییری در صدق آن جمله ایجاد نمی‌شود؛ یعنی اگر جمله صادق باشد، فرقی نمی‌کند که برای فلان فرد موجه است یا نه. بنابراین، طبق شهود و درک متعارف مان به این نتیجه می‌رسیم که اظهارپذیری عقلانی، برخلاف صدق، هم زمان‌مند است و هم وابسته به فرد.

۱. در این راستا، اندرسون (۱۹۹۲) برخی از شهودهای رئالیستی ما را فهرست می‌کند و در مقام مقایسه بین رئالیسم متافیزیکی و رئالیسم درونی به این نتیجه می‌رسد که رئالیسم درونی نسبت به رئالیسم متافیزیکی حجم بیشتری از آن‌ها را حفظ کرده است.

تفاوت دوم میان صدق و توجیه؛ از نظر پاتنم، شهود رئالیستی و درک متعارف ما می‌طلبد که از حیث تشکیک و توطی^۱ میان صدق و توجیه تفاوت وجود داشته باشد. توضیح آنکه ما توجیه و اظهارپذیری عقلانی را امری مشکک و مدرج در نظر می‌گیریم و به راحتی از عبارتی مثل «موجه‌تر» و «کم‌تر موجه» استفاده می‌کنیم. حال آنکه صدق - بنا به شهود رئالیستی و متعارف ما - امری متوطی و نامدرج است؛ به این معنا که صدق جمله در معرض درجه‌بندی نیست و اصطلاحاً صفر و یکی است: یا صادق است یا کاذب. بنابراین، باز هم طبق شهود و درک متعارف مان به این نتیجه می‌رسیم که اظهارپذیری عقلانی، برخلاف صدق، مشکک و مدرج است.

به زعم پاتنم، درست است که پس از نقد رئالیسم متافیزیکی از رویکردهای غیر معرفتی در صدق دست می‌کشیم و صدق را به امور معرفتی (مثل توجیه و اظهارپذیری عقلانی) وابسته می‌کنیم، اما تفاوت‌های یادشده نشان می‌دهد که نباید صدق و اظهارپذیری عقلانی را هم‌ارز بدانیم. پس لازم است قید دیگری به اظهارپذیری عقلانی اضافه کنیم تا هم مزیت معرفتی بودن صدق را حفظ کنیم و هم شهودهای رئالیستی مان در قبال صدق را ارضا کرده باشیم. در اینجا است که پاتنم به سراغ «ایده‌آل‌سازی» می‌رود و معتقد می‌شود که یک جمله زمانی صادق است که در شرایط ایده‌آل معرفتی، موجه باشد. با این حساب، می‌توانیم به اختصار سؤال دوم را این‌گونه پاسخ دهیم: دلیل روی‌آوری پاتنم به ایده‌آل‌سازی همانا نگرانی از مقتضیات درک متعارف و شهود رئالیستی ماست.

همین جا به سؤال سوم می‌رسیم: شرایط ایده‌آل معرفتی چیست؟ برخی از شارحان پاتنم بر پایه شباهت واژگانی و مفهومی میان مباحث پاتنم و پیرس به این نتیجه رسیده بودند که شرایط ایده‌آل معرفتی پاتنم شبیه شرایط ایده‌آلی است که پیرس^۲ مطرح کرده بود (Putnam & Conant 1992). شاید یکی از عبارتهای پیرس که متضمن این شباهت

۱. این اصطلاحات از سنت متافیزیکی، خصوصاً سنت فلسفه اسلامی، اخذ شده است. مفهوم مشکک مفهومی است که مصادیق آن از حیث برخوردی از ویژگی مورد نظر آن مفهوم می‌توانند با هم تفاوت داشته باشند؛ از این رو، می‌توان از پسوند «تر» و «ترین» برای آن استفاده کرد. مثلاً «سفید» مفهومی مشکک است که می‌توان چیزی را از چیزی دیگر «سفیدتر» دانست. اما مفهوم متوطی مفهومی است که مصادیقش فاقد این نوع تفاوت‌اند و همه یا متصف به این ویژگی هستند یا نیستند. به بیان دیگر، نحوه اتصاف‌شان به ویژگی مورد نظر آن مفهوم به صورت صفر و یکی است. مثلاً «مرد» بودن مفهومی است که نمی‌توان چیزی را از چیزی دیگر «مردتر» دانست.

2. Pierce, C. S.

است و موجد این برداشت، از این قرار است: «ممکن است اذهان متفاوت با رویکردهای متفاوت رهسپار [مسیر پژوهش] شوند، اما هرچه تحقیقات و پژوهش‌ها پیشتر می‌رود با نیرویی خارج از خود به سمت یک نتیجه واحد سوق داده می‌شوند ... این رویه باشکوه در دل مفاهیم صدق و واقعیت مندرج‌اند. مراد ما از صدق همان رأیی است که نهایتاً مورد اتفاق همه محققان و پژوهش‌گران خواهد بود و مابازایی که این رأی بازمی‌نمایاند همان واقعیت است» (Peirce, 1978).

در شرایط پیرسی، یک وضعیت نهایی - احتمالاً در آینده - وجود دارد که دانشمندان و پژوهشگران به حد نهایی دسترسی به شواهد رسیده‌اند و در آن زمان می‌توانند همه جملات صادق را توجیه و همه جملات کاذب را رد کنند.

پاتنم معتقد است که این شرایط با آنچه مدنظر اوست، زمین تا آسمان تفاوت می‌کند. از نظر او، هیچ مشابهتی میان «شرایط ایده‌آل معرفتی» او و وضعیت «علم نهایی» پیرس وجود ندارد (Putnam & Conant 1992)؛ زیرا شرایط پاتنمی چیزی است که به حسب هر جمله معین می‌شود و همین حالا - و نه در آینده - قابلیت تحقق دارد. مثلاً فرض کنیم می‌خواهیم صدق جمله «یک صندلی در اتاق من است» را بررسی کنیم. از نظر پاتنم شرایط موردنظر برای بررسی این جمله از این قرار است: «موقعیت ایده‌آل معرفتی برای من آن است که در اتاقم باشم، لامپ اتاق روشن باشد یا نور خورشید از پنجره به اتاق بتابد و آن را روشن کند، هیچ عیب و نقصی در بینایی من نباشد، ذهنم درگیر و مغشوش نباشد، داروهای توهم‌زا مصرف نکرده باشم و دستخوش وهم نباشم و چیزهایی مانند این. علاوه بر این، در حال بررسی این باشم که آیا در اتاقم صندلی هست یا نه» (Putnam, 1995b).

همان‌طور که می‌بینیم، شرایط بیان شده در این جمله هیچ شباهتی به شرایط «علم نهایی» در رویکرد پیرس ندارد. این شرایط همین حالا و به راحتی قابل حصول است. همین نکته باعث می‌شود که در مواردی پاتنم برای گریز از موضع شباهت با پیرس، عبارت «شرایط ایده‌آل معرفتی» را با عبارت «شرایط به حد کافی خوب»^۱ جایگزین کند. با این توضیحات و به کمک کریسپین رایت^۲، می‌توانیم تفاوت نظر پاتنم و پیرس را این‌گونه نشان دهیم:

-
1. Sufficiently good conditions
 2. Wright, C.

«نظر پیرس: الف صادق است اگر و تنها اگر در شرایط ایده‌آل پیرسی [علم‌نهایی] الف موجه باشد. شرایط ایده‌آل پیرسی شرایطی است که طی آن، همهٔ پژوهشگران به حد‌نهایی و ایده‌آل و جامع کاوش تجربی و عقلانی رسیده باشند.
نظر پاتنم: الف صادق است اگر و تنها اگر در شرایطی که به حد کافی خوب باشد، الف موجه باشد» (Wright, 2000).

با این تغییر، دیگر کسی شرایط ایده‌آل پیرسی (که قاعدتاً استاندارد بالایی دارد) را با شرایط به حد کافی خوب (که قاعدتاً ملموس‌تر و محقق‌شدنی‌تر است) خلط نمی‌کند. علاوه بر آن، پاتنم معتقد است که دو فایدهٔ دیگر نیز بر این تغییر مترتب است: فایدهٔ اول این است که وقتی از «شرایط به حد کافی خوب» سخن می‌گوییم، می‌توانیم به راحتی از شرایط معرفتی «خوب»، «بهتر» و «بدتر» در قبال جملات خاص سخن بگوییم. در واقع وقتی استانداردهای مربوط به شرایط معرفتی را از آن حالت ایده‌آل پیرسی کاهش می‌دهیم و به شرایط در دسترس برای بررسی تک‌جمله‌ها تبدیل می‌کنیم، آن‌گاه می‌توانیم برای بررسی صدق این جملات، شرایطی دقیق‌تر و کامل‌تر و ... در نظر بگیریم. فایدهٔ دوم این است که وقتی از «شرایط به حد کافی خوب» سخن می‌گوییم، راحت‌تر می‌توانیم دربارهٔ صدق جملات گذشته و آینده سخن بگوییم. مثلاً فرض کنیم می‌خواهیم صدق این جمله را بررسی کنیم که «سزار کسی را داشت که در روز عبور از رودخانهٔ روییکان صورت او را اصلاح کرد».

معتقدم که این جمله ارزش صدق متعینی دارد. توصیف محیط‌های ایده‌آل برای متعین کردن ارزش صدق این جمله چندان دشوار نیست. مثلاً بودن همراه سزار در سرتاسر آن روز، مشاهدهٔ او از نزدیک و بذل توجه کافی به اینکه آیا کسی را دارد که صورت او را اصلاح کند یا خیر (Putnam, 1995b). در این حالت، دیگر لازم نیست که برای مشخص کردن صدق این جمله تا روز برپایی «علم‌نهایی» منتظر بمانیم. در مقابل، به زعم پاتنم، پیرسی‌ها برای صدق جملاتی که حتی مربوط به زمان حال اند - مثل «یک صندلی در اتاق من است» - باید صدها (و شاید میلیون‌ها!) سال صبر کنند تا «علم‌نهایی» به ثمر برسد و البته در آن زمان هیچ‌کس نخواهد دانست که «من» ای وجود داشته و «اتاق» ای (Putnam, 1995b).

در این گام به تفصیل در باب صدق پاتنمی سخن گفتیم و فهمیدیم که اولاً وجه تمسک پاتنم به ایده‌آل‌سازی همانا درک متعارف و شهود رئالیستی ما در باب تفاوت میان توجیه و

صدق است و ثانیاً مراد پاتنم از شرایط ایده‌آل معرفتی نهایتاً به «شرایط به حد کافی خوب» فروکاسته شده است. با این مقدمات، حالا می‌توانیم به سراغ کاوش تعارض موجود در این رویکرد پاتنم برویم.

۳. تعارض درونی در رویکرد پاتنم به صدق

در این گام به تعارضی می‌پردازیم که به زعم ما در رویکرد پاتنم به صدق وجود دارد. اجمالاً این تعارض از این قرار است که تقلیل شرایط ایده‌آل معرفتی به شرایط به حد کافی خوب با شهودهای مورد تأیید پاتنم در باب صدق تعارض دارد.

اما تفصیل این تعارض؛ پاتنم در ابتدای طرح رئالیسم درونی برای حفظ شهودهای رئالیستی ما در قبال صدق مجبور شد که به سراغ «ایده‌آل‌سازی» اظهارپذیری عقلانی برود. در واقع از نظر او، ثبات و توطی صدق در مقابل تغیر و تشکیک توجه می‌طلبد که چنین قیدی را به اظهارپذیری عقلانی اضافه کنیم تا تصویر مناسب‌تری از صدق ارائه کنیم. بدین ترتیب، شهود رئالیستی ما مقتضی است که «شرایط ایده‌آل» به گونه‌ای باشند که بتوانند ثبات و توطی صدق را تأمین کنند. پس اگر این شرایط به حدی باشند که توانایی حفظ این ویژگی‌ها را نداشته باشند در واقع دغدغه پاتنم را برطرف نکرده‌اند.

وقتی به تبیین و توصیف پاتنم از این شرایط می‌رسیم، می‌بینیم که گریز از شباهت به شرایط ایده‌آل پیرسی، باعث شده است که به سراغ «شرایط به حد کافی خوب» برود. همین تقلیل شرایط ایده‌آل معرفتی به «شرایط به حد کافی خوب» سبب شده که هم برای شهود رئالیستی ما مبنی بر توطی صدق و هم برای شهود رئالیستی ما مبنی بر ثبات صدق مشکلاتی ایجاد شود.

ابتدا به سراغ شهودمان در باب توطی صدق برویم. طبق نظر پاتنم، تنها راه رسیدن به صدق یک جمله «شرایط به حد کافی خوب» است؛ یعنی قرار گرفتن در «شرایط به حد کافی خوب» (به حسب آن جمله) و بررسی آن جمله. اما همان‌طور که گفته شد، پاتنم تصریح می‌کند که ممکن است این شرایط بهتر یا بدتر باشند (Putnam & Conant, 1992). مثلاً شرایط زیر را برای جمله «یک صندلی در اتاق من است» در نظر بگیریم:

شرایط ۱: [آن‌گونه که پاتنم گفته است:] در اتاقم باشم، لامپ اتاق روشن باشد یا نور خورشید از پنجره به اتاق بتابد و آن را روشن کند، هیچ عیب و نقصی در بینایی من نباشد، ذهنم درگیر و مغشوش نباشد، داروهای توهم‌زا مصرف نکرده باشم و دستخوش وهم نباشم.

پس احتمالاً می‌توانیم «شرایط ۲» را در نظر بگیریم که از «شرایط ۱» بهتر است:

شرایط ۲: در اتاقم باشم، لامپ اتاق روشن باشد یا نور خورشید از پنجره به اتاق بتابد و آن را روشن کند، هیچ عیب و نقصی در بینایی من نباشد، ذهنم درگیر و معشوش نباشد، داروهای توهم‌زا مصرف نکرده باشم و براساس تأیید روان‌پزشک، دستخوش وهم نباشم.

نکته مهم این است که هر دوی این‌ها «شرایط به حد کافی خوب» اند، اما وقتی از «شرایط بهتر و بدتر» سخن می‌گوییم، ناگزیر باید بپذیریم که مفهوم «شرایط به حد کافی خوب» یک مفهوم مشکک و مدرج است. حال اگر تصویر پاتمی از صدق را در نظر آوریم (یعنی وابستگی صدق به اظهارپذیری عقلانی در شرایط ایده‌آل) آن‌گاه باید نتیجه بگیریم که ماحصل مدعای پاتم این است: «وابستگی صدق (علی‌الافتضای شهود رئالیستی: ثابت و متواطی) به اظهارپذیری عقلانی در شرایط ایده‌آل (یعنی شرایط به حد کافی خوب که مشکک است)».

در واقع پاتم یک مفهوم متواطی را به یک مفهوم مشکک وابسته کرده است و هیچ متغیر یا توضیح دیگری وجود ندارد که نحوه گذار از تشکیک به توطی را توضیح دهد. در واقع نمی‌توانیم یک امر متواطی (یعنی صدق) را به یک امر مشکک (یعنی شرایط به حد کافی خوب) وابسته کنیم و متغیر دیگری هم نداشته باشیم. به همین خاطر، پاتم سه راه پیش رو دارد: یا ۱- باید از متواطی بودن صدق دست بکشد که همین ضربه‌ای به روح رئالیستی رویکرد اوست، یا ۲- باید به شرایط ایده‌آلی متمسک شود که فراتر از آن هیچ تغییری در ارزش صدق جمله مورد نظر پیش نمی‌آید. در چنین حالتی، دیگر آن شرایطی که صدق به آن وابسته است، شرایطی مشکک و مدرج نخواهد بود حال آنکه خودش به مشکک بودن آن‌ها تصریح کرده بود (به‌علاوه ممکن است بگوییم که چنین شرایطی از حیث ایده‌آل بودن و وجود نوعی وضعیت غایی و متعین، شباهت زیادی به آن شرایط ایده‌آل پیرسی دارد حال آنکه پاتم از چنین شباهتی گریزان بود و یا ۳- باید قید دیگری اضافه کند تا نحوه وابستگی یک مفهوم متواطی به یک مفهوم مشکک را توضیح دهد که چنین قیدی مفقود است.^۱ بدین ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت که رو آوردن پاتم به «شرایط به حد کافی خوب» و

۱. برای تقریب به ذهن، می‌توانیم به تعریف قدیمی «معرفت» اشاره کنیم. در این تعریف، معرفت، یعنی باور صادق موجه. در اینجا معرفت امری متواطی است، اما موجه امری مشکک. درست است که اینجا امری متواطی بر امری مشکک وابسته شده است، اما با اضافه کردن قیود دیگر (مشخصاً صدق) این وابستگی به خوبی توضیح داده شده است.

مشکک دانستن آن با متواطی دانستن صدق در تعارض است و تلاش برای حل این تعارض نیز مشکلاتی برای رویکرد پاتنم پیش می‌آورد.

در باب شهود رئالیستی ما پیرامون ثبات صدق می‌توانیم حالت‌هایی را تصور کنیم که جمله «یک صندلی در اتاق من است» در شرایط ۱ اظهارپذیر باشد و در شرایط ۲ اظهارناپذیر. مفاد چنین حالتی از این قرار است که «من به شخصه گمان می‌کنم که دستخوش هیچ وهمی نیستم، اما روان‌پزشک نشان می‌دهد که دچار وهمی هستم که همیشه یک صندلی را در اتاق می‌بینم». اگر صادق دانستن «یک صندلی در اتاق من است» صرفاً به اظهارپذیری در شرایط به حد کافی خوب وابسته باشد، آن‌گاه ممکن است در شرایط ۱ صادق باشد و در شرایط ۲ کاذب. بدین ترتیب، شهود رئالیستی ما در قبال ثبات صدق زیرسؤال خواهد رفت. در اینجا هم پاتنم سه راهکار دارد: ۱- باید از ثابت بودن صدق دست بکشد و با شهودات رئالیستی مخالفت کند، یا ۲- باید از تشکیکی بودن شرایط به حد کافی خوب دست بکشد و آن را به مفهومی متواطی تبدیل کند که در چنین حالتی، علیه تصریحات خود عمل کرده و یا ۳- باید قید دیگری اضافه کند که نحوه وابستگی یک مفهوم ثابت به یک مفهوم مشکک و مدرج را توضیح دهد که البته چنین قیدی مفقود است. بنابراین، در اینجا نیز می‌بینیم که مشکک دانستن این شرایط با ثابت بودن صدق تعارض دارد و تلاش برای حل آن هم برای نظریه پاتنم مؤونه‌ای به دنبال خواهد داشت.

بدین ترتیب، خلاصه ادعای ما از این قرار است: وقتی پاتنم «شرایط به حد کافی خوب» را در دسترس قرار می‌دهد و می‌خواهد از «ایده آل»ها بگریزد، آن‌گاه بالاجبار باید تشکیکی بودن آن را بپذیرد (کما اینکه به آن تصریح کرده است) و البته پذیرفتن تشکیکی بودن این شرایط همانا و زیرسؤال رفتن شهودات رئالیستی ما در قبال صدق همانا. پاتنم برای گریز از این تعارض، ممکن است معتقد باشد که در سلسله مراتب تشکیکی شرایط به حد کافی خوب، نقطه‌ای وجود دارد که ارزش صدق جمله به آن وابسته است و در شرایط بهتر از آن، هیچ تغییری در ارزش صدق جمله اتفاق نمی‌افتد. در چنین حالتی، دیگر صدق به شرایط به حد کافی خوب وابسته نیست، بلکه به شرایط ایده آل و متعینی وابسته خواهد بود که با تصریحات پاتنم در باب مشکک بودن شرایطی که صدق به آن وابسته است، منافات دارد (و حتی ممکن است که در نتیجه آن، شرایط پاتنمی شباهت زیادی به شرایط ایده آل پیرسی پیدا کند).

اما نکاتی درباره این نقد:

الف- پاتنم به تغییر نظرهای متعدد مشهور است. به نظر می‌رسد که علت بروز این تعارض در همین تغییر تعبیرهایی است که به مرور زمان در بخش‌هایی از نظریه‌هایش انجام داده است. در واقع گویا در ابتدا بنا به دلایل و انگیزه‌هایی به سراغ ایده آل‌سازی رفته و در ادامه با آنکه آن دلایل و انگیزه‌ها هم‌چنان پابرجا بودند، اما بنا به دلایلی دیگر از ایده آل‌سازی دست کشیده است.

ب- این نقد اساساً از آنجایی بر پاتنم وارد می‌شود که ۱- اهمیت زیادی برای شهودهای رئالیستی ما قائل است و ۲- معتقد است که شهود رئالیستی ما به توطی و ثبات صدق حکم می‌کند. در مقابل، کسانی که صدق را به شرایط به حد کافی خوب پیوند می‌زنند، اما با ۱ و ۲ همراه نیستند با چنین نقد و تعارضی مواجه نخواهند شد. بدین ترتیب، این سؤال گشوده است که آیا واقعاً شهودهای رئالیستی ارزشمندند و آیا مقتضای این شهودها توطی و ثبات صدق‌اند؟

ج- در این نقد، کوشیده‌ایم از درون چارچوب نظری پاتنم بر او حمله کنیم. در واقع، این نقد یک ادعای جدلی است؛ به این بیان که پاتنم در آغاز دوره رئالیسم درونی‌اش تأکید زیادی می‌کند که در رئالیسم متافیزیکی (برخلاف عنوانش) روح رئالیستی کشته می‌شود، اما رئالیسم درونی است که روح رئالیستی را حفظ می‌کند. مراد او از روح رئالیستی نیز همان دفاع از شهودهای رئالیستی و درک متعارف ماست. اما حالا دیدیم که در دیدگاه خود او، همان ویژگی‌هایی که سابقاً به‌عنوان ویژگی‌های حفظ‌کننده روح رئالیستی ذکر می‌کرد، زیرسؤال رفته است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

همان‌طور که دیدیم، یکی از انگیزه‌ها و دغدغه‌های اصلی پاتنم حفظ حداکثری شهودهای رئالیستی و درک متعارف ماست. او با همین انگیزه به نقد رئالیسم متافیزیکی (و نسبی‌گرایی) می‌پردازد و تلاش می‌کند رویکرد سومی پیروانند که دو مؤلفه اصلی دارد: نسبت مفهومی و وابستگی صدق به اظهارپذیری عقلانی در شرایط ایده‌آل معرفتی.

ایده آل‌سازی یکی از اقتضائات همان انگیزه و دغدغه او بود، چراکه معتقد بود، شهود رئالیستی و درک متعارف ما می‌طلبد که صدق (برخلاف توجیه) متوطی و ثابت باشد. در ادامه، بنا به دلایلی - که مهم‌ترین آن مرزگذاری با دیدگاه پیرس در باب شرایط ایده‌آل بود -

بیشتر از عبارت «شرایط به حد کافی خوب» به جای «شرایط ایده‌آل» استفاده می‌کرد. این جایگزینی زمینه را برای مشکک دانستن شرایط به حد کافی خوب باز کرد. بدین ترتیب، مشکک بودن این شرایط با روح رئالیستی رویکرد پاتنم در قبال صدق تعارض پیدا می‌کند و آن دو ویژگی صدق؛ یعنی توطی و ثبات را نفی می‌کند.

بدین ترتیب می‌توان گفت که رویکرد پاتنم صدق در دوره رئالیسم درونی حاوی تعارضی است که میان تشکیکی دانستن شرایط به حد کافی خوب (از یک طرف) و توطی و ثبات صدق (از طرف دیگر) برقرار است.

اگر مدعی این مقاله درست باشد، می‌توان نتیجه گرفت که دست کم فی‌بادی الامر امکان جمع میان این دو ذیل یک نظریه واحد برقرار نیست. کسی که دل در گرو این نظریه دارد یا می‌تواند از «شرایط به حد کافی خوب» در توصیف صدق دست بکشد و بپذیرد که نقطه ایده‌آلی برای توطی و ثبات صدق وجود دارد که در این صورت در معرض برخی از نقدهای پاتنم به رئالیسم متافیزیکی قرار می‌گیرد (اجمالاً پاتنم نقد خود به رئالیسم متافیزیکی را از آن حیث می‌داند که رئالیسم متافیزیکی امری مستقل از ذهن را در صدق دخیل کرده است، اما تفصیل این نکته در این مقاله نمی‌گنجد)، اما گزینه دیگر آن است که از شهودات رئالیستی دست بردارد و صدق را به‌مثابه یک امر مشکک بپذیرد.

تعارض منافع

تعارض منافع وجود ندارد.

ORCID

Hamed Ghadiri



<https://orcid.org/0000-0001-9522-985X>

منابع

- قدیری، حامد. (۱۳۹۶). مسئله عینیت در رئالیسم درونی. رساله‌ی دکتری دانشگاه تربیت مدرس.
- قدیری، حامد و سعیدی‌مهر، محمد. (۱۳۹۶). پاتنم، نسیت مفهومی و رئالیسم متافیزیکی. حکمت و فلسفه، ۱۳(۱)، ۶۵-۷۸.

References

- Anderson, D.L. (1992). What Is Realistic about Putnam's Internal Realism?. *Philosophical Topics*. 20 (1). 49–83. DOI: 10.5840/philtopics19922013.
- Ebbs, G.(1992). Realism and rational inquiry. In *Philosophical Topics* 20 (1).
- Forrai, G. (2001). *Reference, truth, and conceptual schemes. A defense of internal realism*. Dordrecht. London: Kluwer Academic.
- Ghadiri, H. and Mohammad Saeedimehr. (2017). Putnam, Conceptual Relativity, and Metaphysical Realism. In *Hekmat va Falsafeh (Wisdom and Philosophy)*, Vol. 13, No. 1. 65-78. [in Persian]
- Ghadiri, H. (2018), *Objectivity in Internal Realism*, Ph.D. thesis, Tarbiat Modares University, Tehran. [in Persian]
- Lynch, M. P. (2001). *Truth in context. An essay on pluralism and objectivity*. Cambridge (Mass.), London: MIT Press.
- Peirce, C. S. (1978). *Collected papers of Charles Sanders Peirce*. III. Cambridge, Mass.: Belknap Press.
- Putnam, H. (1977). Realism and Reason. *Proceedings and Addresses of the American Philosophical Association*. 50 (6). 483. DOI: 10.2307/3129784.
- _____. (1981a). *A Problem about Reference*. In *Hilary Putnam: Reason, truth and history*. Cambridge: Cambridge University Press.
- _____. 1981b). *Brains in a Vat*. In *Hilary Putnam: Reason, truth and history*. Cambridge: Cambridge University Press.
- _____. (1981c). *Reason, truth and history*. Cambridge: Cambridge University Press.
- _____. (1981d). *Two Philosophical Perspectives*. In *Hilary Putnam: Reason, truth and history*. Cambridge: Cambridge University Press.
- _____. (1983a). *Introduction: An overview of the problem*. In *Hilary Putnam: Realism and reason*. Cambridge [Cambridgeshire]. New York: Cambridge University Press (Philosophical papers, v. 3) i.
- _____. (1983b). *Models and Reality*. In *Hilary Putnam: Realism and reason*. Cambridge [Cambridgeshire], New York: Cambridge University Press (Philosophical papers, v. 3).
- _____. (1983c). Vagueness and Alternative Logic. *Erkenntnis* 19 (1/3). 297–314.

- _____. (1983d). *Why There isn't a Ready-made World*. In Hilary Putnam: *Realism and reason*. Cambridge [Cambridgeshire], New York: Cambridge University Press (Philosophical papers, v. 3).
- _____. (1987). *The many faces of realism (The Paul Carus lectures)*.
- _____. (1992). *A Defence of Internal Realism*. In Hilary Putnam, James Conant: *Realism with a human face*. Cambridge, Mass., London: Harvard University Press.
- _____. (1995a). *Comments and Replies, Reply to Simon Blackburn*. In Peter Clark, Bob Hale: *Reading Putnam*. Oxford, UK, Cambridge, Mass., USA: Blackwell.
- _____. (1995b). *Comments and replies: Michael Dummett on realism and idealism*. In Peter Clark, Bob Hale: *Reading Putnam*. Oxford, UK, Cambridge, Mass., USA: Blackwell.
- Putnam, H. & Conant, J. (1992). *Realism with a human face*. Cambridge, Mass., London: Harvard University Press.
- Wright, C. (2000). Truth as Sort of Epistemic. *Journal of Philosophy*. 97 (6). 335–364. DOI: 10.5840/jphil200097617.

